

درس یازدهم

در حدیثی چنگیز به ایران، محمد خوارز شاه که تاب مقاومت ندارد، به جزیره‌ی آبگون (واقع در دریای خزر) می‌گریزد و همان‌جا می‌میرد. پسر شجاع او، جلال‌الدین، در برابر هجوم مغولان ایستادگی می‌کند.

دکتر مهدی حمیدی (۱۳۶۵-۱۳۹۳ ه.ش) از شاعران توانای معاصر شهاست و پایدارکی او را در سروده‌ای زیبا به تصویر کشیده و است که گزیده‌ای از آن را در زیر می‌خوانید.

در اموال ج‌سند

به مغرب، بسینه مالان، قرص خورشید
ننان می‌گشت پشت کوهساران
فرومی ریخت گردی ز عنبران رنگ
به روی نیزه ما و نیزه داران



نهان می‌گشت روی روشن روز به زیر دامن شب در سیاهی
در آن تاریک شب می‌گشت پنهان فروغ خرکه خوارزمشاهی

اگر یک لحظه اشب دیر بجنبد سپیده دم جهان در خون نشیند
به آتش های تُرک و خون تازیک* ز رودسند تا همچون نشیند

به خواب شفق* در دامن شام به خون آلوده ایران کهن دید
در آن دریای خون در قرص خورشید غروب آفتاب خویشن دید

چه اندیشید آن دم، کس ندانست که مرگانش به خون دیده تر شد
چو آتش در پناه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

در آن باران تیر و برق پولاد میان شام رتائیز می‌گشت
در آن دریای خون در دشت تاریک به دنبال سه چکلیز می‌گشت

بدان شمشیر تیز عافیت سوز
در آن انبوه، کار مرک می کرد
ولی چندان که برک از شانه می ریخت
دو چندان می سگفت و برک می کرد

میان موج می رقصید در آب
به رقص مرک، اخترهای انبوه
به رود سند می غلتید برهم
ز امواج گران کوه از پی کوه

خروشان، ژرف، بی پنهانکف آلود
دل شب می درید و پیش می رفت
از این ستروان، در دیده می شاه
زهر موجی هزاران نیش می رفت

ز رخسارش فرو می ریخت اشکی
بنای زندگی بر آب می دید
در آن سیابگون امواج لرزان
خیال تازه امی در خواب می دید:

شبی آمد که می باید فدا کرد
به راه مملکت فرزند و زن را
به پیش دشمنان استاد و جنگید
رماند از بند ابرین، وطن را

شبی را تا شبی با لکتری خرد
ز تن ما سر، ز سر ما خود افکند
چو لکتر کرد بر گردش گرفتند
چو کشتی، باد پا در رود افکند!

چو بگذشت، از پس آن جنگِ شوار
از آن دریای بی پایاب، آسان
به فرزندان و یاران گفت چکنیز
که گر فرزند باید، باید این سان!

بلی، آمان که از این پیش بودند
چنین بستند راه ترک و تازی
از آن، این داستان گفتیم که امروز
بدانی قدر و بر بهیچس نبازی!

به پاس هر وجب خاکی از این نمک
چه بسیار است، آن سر ما که رفته!
زمستی بر سر هر قطعه زین خاک
خدا داند چه افسر ما که رفته!

توضیحات:

۱. سینه مالان: سینه خیز؛ خورشید پشت کوه می‌خزید.
۲. منظور، آفتاب زرد رنگ غروب است.
۳. شمشیر برنده و کشنده
۴. هر سرباز مغولی که کشته می‌شد، چندین نفر جای او را می‌گرفتند.
۵. سدّ روان: منظور رودخانه‌ی سند است که سدّ راه جلال‌الدین شده بود.
۶. شاعر امواج سند را به سیماب (جیوه) تشبیه کرده است. در این جا هم سفیدی و هم بی‌قراری امواج مورد نظر بوده است.
۷. بادپا: در این جا منظور اسب است.
۸. قدر وطن را بدان و آن را خوار نشمر.

خودآزمایی:

۱. شاعر در دو بیت اول غروب خورشید را به تصویر کشیده است. این غروب بیانگر چیست؟
۲. در بیت ششم، منظور از «آتش‌های ترک و خون تازیک» چیست؟
۳. جلال‌الدین در سرخی شفق چه چیزهایی دید؟
۴. در این شعر عبارت «دریای خون» دو بار به کار رفته است؛ منظور از هر کدام چیست؟
۵. در این سروده، موج و رود به چه چیزهایی مانند شده‌اند؟
۶. چنگیز کدام عمل جلال‌الدین را تحسین کرد؟
۷. مفهوم کنایی مصراع «بنای زندگی بر آب می‌دید.» را بنویسید.
۸. پیام اصلی درس چیست؟
۹. یک نمونه از ایثارها و فداکاری‌ها را در هشت سال دفاع مقدس بیان کنید.

بیاموزیم (۷)

به شرا مواج سندقه کنیند؛ این شرا از چند بند هموزن تشکیل شده است. هر بند شامل چهار مصراع است و مصراع های زوج آن، هم قافیه اند. به این نوع شعر «چهار پاره» یا «دویمیتی پیوسته» می گویند. طرح قرار گرفتن قافیه ها به شکل زیر است:

□	_____	_____
□	_____	_____

△	_____	_____
△	_____	_____

○	_____	_____
○	_____	_____

چهار پاره پس از مشروطه در ایران ابداع شد و رواج یافت و شامل موضوعات غنایی و اجتماعی است. ملکان شرای بهار، رشید یاسمی، فریدون توغلی، فریدون مشیری و... سروده های این قالب دارند.

ادبیات تعلیمی

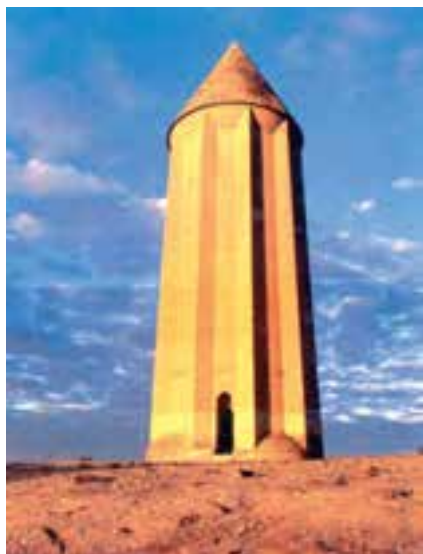
در ادبیات هر ملت، سروده ها و نوشته های فراوانی رامی توان یافت که به موضوعاتی چون، دعوت به راستی و درستی، پاکلی و تهذیب روح پرداخته اند. ادبیات ما نیز با آثاری چون گلستان و بوستان سعدی، قابوس نامه، کلید و دمنه و... در این زمینه غنی و پر بار است.

علاوه بر این، آثاری به نظم و نثر نیز وجود دارد که موضوع آن ها آموزش مسائل تعلیم علوم مختلف است؛ مانند نصاب الصبیان از ابو نصر فرابی که برخی لغات و اصطلاحات را در قالب شعر آموزش می دهد یا گلشن راز شیخ محمود شبستری که به توضیح اصطلاحات عرفانی می پردازد. بنا بر این دو نوع ادبیات تعلیمی داریم.

در ادبیات تعلیمی نوع اول، بهره گیری از فرصت ها، محبت و رزیدین به پدرو مادر و هم نوعان، تا کنید بر انجام دستورهای الهی و خودداری از گناه و غفلت و دنیا پرستی، موضوعات محوری و اساسی نوشته ها و سروده هاست.

در ادبیات تعلیمی نوع دوم، شاعر یا نویسنده می گوید موضوعات آموزشی را با روشی ساده و آسان به مخاطب بیاموزد و آموزش را سرعت بخشد.

به مجموعه ای این آثار که موضوع آن ها آموزش و تعلیم است، ادبیات تعلیمی می گویند.



قابوس نامه: اثر مشهور عنصرالمعالی کیکاووس، کتابی است سوومند و خواندنی که آن را در سال ۴۷۵ هجری در نصیحت به فرزندش کیانشاه در ۴۴ باب نوشته است. پنجاه و اندر زبانی عنصرالمعالی، به این کتاب صیحت و صداقت خاصی بخشیده است.

از ویژگی های این کتاب، زبان ساده و بیان گیرای آینه تاجاژه های داستانی و وسعت اطلاعات آن است.

هنر و سخن

بدان که مردم بی هنر، مادام بی سود باشد، چون منغلان که تن دارد و سایه ندارد؛ نه خود را سود کند و نه غیر خود را؛ بعد کن که اگر چه اصل و گوهری* باشی گوهر تن نیز داری که گوهر تن از گوهر اصل بهتر بود؛ چنان که گفته اند: بزرگی، خرد و دانش راست نه گوهر و تخم* را، اگر مردم را با گوهر اصل گوهر هنر نباشد، صحبت بیج کس را به کار نیاید و در بر که این دو گوهریابی، چنگ در وی زن و از دست مگذار که وی همه را به کار آید.

و بدان که از همه ی هنر با سترین هنری سخن گفتن است که آفرید کار مابعل^۱ خلقت از همه ی آفریده های خویش آدمی را بهتر آفرید و آدمی فزونی یافت بر دیگر جانوران به ده^۲ درجه که در تن اوست: پنج از درون و پنج از بیرون؛ اما پنج نهانی چون اندیشه و یاد گرفتن و نگاه داشتن و تخمیل کردن و تمیز و گفتار و پنج ظاهر چون سمع و بصر و ششم^۳ لمس و ذوق و از این جمله آن چه دیگر جانوران را هست، نه بر این جمله است که آدمی راست است پس آدمی بدین سبب

کامکار شد بر دیگر جانوران.

و چون این بدانستی، ز فان* را به خوبی و هنر آموختن نوکن و به زبونی گفتن ز فان را عادت کن که ز فان تو
دایم همان گوید که تو او را بر آن داشته باشی و عادت کنی، که گفته اند: هر که ز فان او خوش تر، هوا خوانان او بیشتر
و با همه ی هنر با جد کن تا سخن به جایگاه گوئی که سخن به جایگاه، اگر چه خوب باشد زشت نماید، و از سخن بی فایده
دوری گزین که سخن بی سود، همه زیان باشد و سخن که از او بوی دروغ آید و بوی هنر نیاید، تا گفته بهتر.

«قابوس نامه» باب ششم

توضیحات:

۱. در متون قدیم به معنی «به خاطر سپردن» بوده و در این جا با «نگاه داشتن» مترادف است.
۲. جانوران نیز حواس پنج گانه ی ظاهری دارند که با حواس ظاهری انسان متفاوت است.

خود آزمایی:

۱. در نخستین جمله ی درس قابوس نامه، چه چیزی به «مغیلان» تشبیه شده است؟
۲. با مراجعه به کتاب لغت توضیح دهید کلمه ی «مغیلان» از چه اجزایی ترکیب شده و اعتقاد خرافی درباره ی آن چه بوده است؟
۳. اصالت موروثی و اصالت اکتسابی دو گوهر ارزشمندند؛ این دو در درس چگونه بیان شده اند؟
۴. از نظر نویسنده ی قابوس نامه، لازمه ی بزرگی چیست؟
۵. چه ضرب المثل هایی درباره ی زبان و تأثیر آن می دانید؟ به دو مورد اشاره کنید.
۶. به نظر نویسنده تفاوت انسان با حیوان در چیست؟
۷. این دو بیت فردوسی با کدام بخش درس ارتباط معنایی دارد؟
گهر بی هنر ناپسند است و خوار بدین، داستان زد یکی هوشیار
که گر گل نبوید، ز رنگش مگوی کز آتش نجوید کسی آب جوی
۸. بند (پاراگراف) آخر را به فارسی امروز بازنویسی کنید و پنج نمونه از تفاوت های این اثر تاریخی را با اثر فارسی معیار بنویسید. (مثال: عادت مکن ← عادت مده)
۹. مقصود از گوهر تن در درس چیست؟

متاع جوانی

جوانی چنین گفت روزی به پیری
که چون است با پیری ات زندگانی؟
بگفت اندر این نامه احرفی است بهم
که معنیش جز وقت پیری ندانی
تو به کز توانایی خویش کوئی
چه می پرسی از دوره ی ناتوانی
جوانی نکلودار کاین مرغ زیبا
نماند در این خانه ی استخوانی^۱
متاعی که من رایگان دادم از کف
تو کرمی توانی مده رایگانی
هر آن سرگرانی که من کردم اول
جهان کرد از آن بیشتر سرگرانی
از آن برد گنج مرا دزد گیتی
که در خواب بودم که پاسبانی^۲

پروین اعصای

توضیحات:

۱. منظور کتاب زندگانی است.
۲. منظور جسم است.
۳. سرگرانی: کنایه از غرور و تکبر.
۴. روزگار به این دلیل جوانی مرا ربود که من به هنگام ننگداری از آن در غفلت و بی خبری بودم.

خودآزمایی:

۱. چه واژه‌هایی در این شعر، استعاره از جوانی هستند؟
۲. چرا پیر از جوان می‌خواهد که درباره‌ی دوره‌ی ناتوانی سؤال نکند؟
۳. قالب این شعر چیست؟ چرا؟
۴. سروده‌ی زیر را با درس مقایسه کنید:
در جوانی به خویش می‌گفتم شیر شیر است، گرچه پیر بُود
چون که پیری رسید، دانستم پیر پیر است گرچه شیر بُود

نشین با بدان که صحبت بد
کر چه پاکی تو را پلید کند
آفتابی بین بزرگی را
پاره‌ای ابر ناپدید کند
سنایی

آورده‌اند که ...

فتحعلی‌شاه قاجار گه‌گاه شعر می‌سرود و روزی شاعرِ دربار را به داوری گرفت. شاعر هم که شعر را نپسندیده بود، بی‌پروا نظر خود را باز گفت. فتحعلی‌شاه فرمان داد او را به طویله برند و در ردیف چهارپایان به آخور بندند. شاعر ساعتی چند آن جا بود تا آن که شاه دوباره او را خواست و از نو شعر را برایش خواند. سپس پرسید: «حالا چطور است؟». شاعر هم بی‌آن که پاسخی بدهد، راه خروج پیش گرفت. شاه پرسید: کجا می‌روی؟ گفت: به طویله!

از سعدی تا آراگون، دکتر جواد حدیدی